

ناصرالدین شاه در فرنگ^۱

ناصرالدین شاه سه بار به اروپا رفت. سفر اولش در سال ۱۲۹۰ ق. (۱۸۷۲ م.)، دومی در ۱۲۹۵ ق. (۱۸۷۹ م.) و سومی در ۱۳۰۶ ق. (۱۸۸۹ م.) صورت پذیرفت. هر بار برای چند ماه کار ملک را به نایب‌السلطنه‌ای می‌سپرد و همراه بخش اعظم صاحب‌منصبان مملکتی و درباریان بانفوذ، ایران را به قصد سیاحت فرنگ ترک می‌گفت. در این سفرها از روسیه، عثمانی، آلمان، بلژیک، انگلیس، فرانسه، سوئیس، ایتالیا و اتریش دیدن کرد.

شاه رغبتی تمام به خاطره‌نویسی داشت. در نتیجه «مشاهدات این سفر فرخنده اثر را به عادت سایر اسفار ملوکانه»^۲ به شکل سه سفرنامه از خود بجا گذاشت.^۳ گرچه هنوز نسخه‌ای منقح از کل این سفرنامه‌ها به چاپ نرسیده، با این حال کاوشی در چاپهای موجود، گام نخست لازمیست در راه شناخت جنبه‌ای از پیچیدگیهای روال رویارویی ایران با تجدد.

در غرب جدال تجدد در هر جامعه در اساس دو سویه بود. نادانان تجدد (که اغلب طیفی از روشنفکران و سرمایه‌داران و برخی از اشراف را در بر می‌گرفت) در یک سو قرار داشتند و معاندان تجدد (که اغلب شامل سرکردگان کلیسا، شاهان مستبد و بسیاری از اشراف بود) در سوی دیگر.^۴

در ایران این جدال ابعاد پیچیده‌تری پیدا کرد. مراد برخی از تجدد، جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک، عرفی و عقل‌گرا بود، گروهی دیگر در لوای تجدد، سوداگر سلطه

استعماری بودند، برخی هم از تجدّد بیشتر نظام مالیاتی منظم‌تر و دستگاه تفتیش افکار و احزاب قاهرترش را می‌خواستند. به عبارت دیگر، نزاع معارضان و منادیان تجدّد در ایران همواره در سایه مسأله استعمار صورت پذیرفته.^۵ به علاوه، در ادوار مختلف، غرب و استعمار چهره‌های گونه‌گونی از تجدّد به ایران نشان داده‌اند. روسیه و شوروی، انگلستان، آلمان، فرانسه، سوئد، اتریش و بالاخره امریکا و ژاپن هر یک در پی تحکیم نوع ویژه‌ای از مناسبات اقتصادی و فرهنگی بوده‌اند. بجزوّه آغاز این جدال پیچیده در ایران در دوران حکومت ناصرالدین شاه بود که نزدیک به نیم قرن دوام داشت. هدف من در این‌جا بررسی کارنامه سیاسی ناصرالدین شاه و دوران حکومتش نیست. ارزیابی جامع پیامدهای تاریخی و اجتماعی این سفرها (از قراردادهای رژی و روتر و تأسیس لاتاری گرفته تا برقراری روابط پستی منظم میان ایران و اروپا و تأسیس نخستین موزه ایران در کاخ گلستان و ایجاد اولین خیابان «جدید» در تهران)^۶ هم مرادم نیست. تنها می‌خواهم متن سه سفرنامه را از زاویه جنبه‌هایی از تجربه تجدّد در ایران بررسی کنم.

سفرنامه‌های ناصرالدین شاه، مانند هر سفرنامه دیگر، متنی است در آن واحد تاریخی و ادبی. به گمانم مرزبندی‌های سنتی میان متون «تاریخی» و «ادبی» محتاج بازاندیشی‌اند.^۷ تا کنون متون تاریخی را اغلب بی‌عنایت به صناعات سبکی و ظرافت‌های ادبی یا نظری‌شان سنجیده‌اند. از سویی دیگر، بسیاری از متون ادبی هم فارغ از بستر تاریخی‌شان ارزیابی شده‌اند. هر دو راه، به گمانم، ناتمام‌اند. باید «تاریخی بودن» متون ادبی و «ادبی بودن» متون تاریخی را، در آن واحد، در نظر گرفت.^۸ به دیگر سخن، باید با نوع روشی که در ملتقای تاریخ، زبان‌شناسی، روانشناسی و سبک‌شناسی است به سراغ این متون رفت و شگردهای (Tropes) روایی‌شان را دریافت و رابطه این شگردها با واقعیتها و شگردهای سیاسی - تاریخی را بررسید.

هر سند تاریخی بالمآل نوعی متن ادبی، و هر متن ادبی سرانجام نوعی سند تاریخی است. هر متن، یک روایت است، و هر روایت، برداشتی است از واقعیت. ساخت و بافت ذهن و زبان راوی، یا به عبارت دیگر جهان بینی او، این برداشت را شکل می‌بخشد و به صورت گفتار یا نوشتار در می‌آورد. حتی سیاهه ساده‌ای از رخداد‌های تاریخی که به ظاهر «بازتاب» صرف «واقعیت» است، برخاسته از جهان بینی خاصی است و با شکل خاصی از قدرت ملازمت دارد.^۹ مستتر در هر شکل ادبی و هر ساخت زبانی، نوعی ساخت سیاسی است.^{۱۰} شناخت هر یک از این دو بی‌شناخت آن دیگری شدنی نیست. می‌خواهم با روشی برخاسته از این مقدمات به سراغ سفرنامه‌ها

بروم.

نخستین نکته‌ای که در باره این سه سفرنامه جلب توجه می‌کند نفس نگارش آنها است. یکی از ویژگیهای تجدّد، درک ضرورت ضبط و حفظ احوال زندگی روزمره است. تجدّد حوزه آنچه را «تاریخی» و «مهم» است دگرگون می‌کند. هر آنچه در زندگی اجتماعی می‌گذرد اهمیتی تاریخی پیدا می‌کند و حفظ و ضبطش ضروری انگاشته می‌شود. رسم کتابت (در برابر سنت شفاهی) و خاطره نویسی، به عنوان روایت مکتوب فردگرایانه از زندگی، اهمیتی نو می‌یابد.^{۱۱} به عبارت دیگر، گرایش ناصرالدین شاه به درج و حفظ خاطرات و سفرنامه از جنس گامهای ملازم تجدّد است.

اما یکی دیگر از اسباب تجدّد، گذار از نظم مذهبی زندگی به نوعی انتظام سیاسی - قانونی و عقلانی است. به عبارت دیگر، با گسترش جریان عرفی شدن، ملاحظات عقلی و قانونی و کوش و توش فردی بیش از ملازمات آسمانی و رأی استبدادی یا بخت و ستاره، هادی تصمیمات و تحولات اجتماعی و انسانی به شمار می‌رود. ناصرالدین شاه از سویی دلبسته سنت متجدّد خاطره و سفرنامه نویسی بود و از سویی دیگر سخت در بند احکام سعد و نحس آسمانی. همنشینی این سویه‌های متناقض و پیچیدگیهای تاریخی تجربه تجدّد را در ایران به خصوص در حول و حوش سفر اول شاه به فرنگ ملاحظه می‌توان کرد.

سپهسالار و دیگر متجدّدان دربار ناصری می‌خواستند شاه را به فرنگ ببرند تا شاید او از پیشرفتهای آن جا عبرتی بگیرد. سیل سیاحت خود را دگرگون کند و راه را بر تجدّد و دموکراسی نبندد. میرزا حسین خان سپهسالار در نامه بلندی که به قصد تشویق شاه به سفر نوشته بود، ادعا می‌کند که:

فوائد و معانی این سفر... همایونی به فرنگستان در نظر اغلب عقلای ما هنوز به آن طور که باید معلوم نشده است... این عزم ملوکانه محض سیاحت نیست. این یک شاهراه بزرگی است که از برای ترقیات ایران گشوده می‌شود. در این سفر تنها پادشاه ایران به فرنگستان نمی‌رود، در حقیقت تمام دولت ایران به جهت نجات این ملک به تفحص اوضاع دنیا می‌رود.^{۱۲}

از سویی دیگر، دولتهای غربی هر یک سودای بسط و تحکیم قدرت سیاسی و اقتصادی خود را داشتند. کافی ست به یاد بیاوریم که ناصرالدین شاه در طول سلطنتش هشتاد و سه قرارداد تجاری و سیاسی و سرحدی امضاء کرد و به ادعای ناظم الاسلام

کرمانی «سی و پنج از آن مقاولات با اخذ پیشکش چشم‌بسته به صحنه رسید.»^{۱۳} فرنگی‌ها در عین حال می‌خواستند از شاه زهرچشمی هم بگیرند. شاه در ظاهر بیشتر میل به خوش‌گذرانی داشت. غرضش نه تلمذ که تلمذ بود. در عین حال می‌خواست آن گوشه‌هایی از تجدّد را که به نفع مالی و سیاسی شخص پادشاه است به ایران بیاورد و سوبه‌های خطرناک آن (چون دموکراسی و قانون) را یا از بیخ براندازد یا خنثی کند.^{۱۴} پس از کشمکش فراوان، شاه بالاخره به آغاز تدارک سفر رخصت داد. در عین حال، برای «تسلیه خاطر» تصمیم به استخاره گرفت و با دریافت جواب استخاره در نامه‌ای به سپهسالار چنین نوشت:

جناب صدر اعظم... چون سفر فرنگستان کار عمده‌ای بود، برای تسلیه خاطر لازم شد استخاره به قرآن بشود که اگر خوب آمد، به جدّ تمام مشغول بشویم، اگر بد آمد که از صرافت بیفتیم. امروز به آقا سید صادق نوشتم. بدون آن که مطلب را بفهمد، نیت را استخاره کرد. اول آیه میانه مایل به بد آمد. برای رفع تردید، دوباره استخاره شد. بسیار بد آمد. آیه مبارکه را فرستادم ببینید. حال که خدا مصلحت ندانست باید کلیه از این صرافت افتاد. شارژدفر روس، وه، دیگر مذاکره نشود. از اتریش هم دعوتی نشود. ان‌شاءالله در داخله سفرهای خوب بایسد کرد در این زمستان... کارها را باید به خدا وا گذاشت. زیاده فرمایشی نبود.^{۱۵}

البته سپهسالار بیشتر در فکر مصلحت اجتماعی بود، نه مصلحت الهی و سرانجام، شاه را به تجدید نظر واداشت و کار تدارک سفر را از سر گرفت. شب قبل از سفر اول، شاه، به روایت مهدی‌قلی‌خان هدایت،

به شاهزاده عبدالعظیم می‌رود. در مراجعت سربازهایی می‌خواهند عرضی بکنند. سواران ملازم مانع می‌شوند. سربازان سنگ به اطراف آنها پرتاب می‌کنند. یک دو سنگ به کالسکه شاه می‌خورد. اسبها رم می‌کنند. یکی از قیش‌ها پاره می‌شود و سبب معطلی... بعضی سربازان را می‌گیرند به شهر می‌آورند. ده نفر بودند. حکم به طناب انداختن آنها می‌شود. الحاح [سپهسالار] موثر نمی‌افتد و نه نفر را طناب می‌اندازند.^{۱۶}

پس گام نخست در «شاهراه بزرگی... که برای ترقیات ایران گشوده» می‌شد در سایه این خونریزی خوف‌انگیز و آن استخاره خرافی برداشته شد.

نکته کلی دیگری که درباره این سفرنامه‌ها جلب توجه می‌کند نحوه نگارش

آنهاست. بخش اعظم این دفترها را نه شاه که محرران همراهش به قلم تحریر در آوردند. شاه به ندرت خود چند سطر می‌نوشت و نگارش باقی روایت را به عهده اطرافیان برگزیده‌اش وامی‌گذاشت. او می‌گفت و آنها می‌نوشتند. وصف صحفه نگارش سفرنامه‌ها سخت خواندنی است:

باشی قلمدان نگاهداشته، اکبری لاله، امین خلوت کتابچه روزنامه کهن در دست و مستعد نوشتن این کتابچه، اعتمادالسلطنه روزنامه فرنگی در دست منتظر خواندن و میرزا محمد خان برای او لاله نگاه داشته. مجدالدوله، ابوالحسن خان، مردک، محمد علی خان، محمد حسن میرزا، ادیب جوجه، کریم خان، آقادایی، تقی خان آب در دست ایستاده...^{۱۳}

مفقدان گفته‌اند ارج تازه‌یاب روایت مکتوب، در قیاس با روایات شفاهی، و رواج خاطرات و سفرنامه‌های فردی، در کنار پیدایش نوع ادبی تازه‌ای چون رمان، همگی از پیامدهای تجدّداند؛^{۱۴} ریشه در فردگرایی فلسفی و اجتماعی دارند و همین فردگرایی را شالوده تفکر سیاسی و زیبایی شناختی تجدّد دانسته‌اند. بدین سان راوی تجدّد، در مقام «من اندیشنده» دکارتی، روایت خود را از واقعیت باز می‌گوید و مسؤولیت صحت و سقم روایتش را می‌پذیرد. روایات سنتی اغلب با مطلقمی چون «یکی بود یکی نبود» می‌آغازند و بدین سان مسؤولیت روایت را به دوش زمان و گذشتگان می‌گذارند،^{۱۵} در مقابل، بار روایت عصر تجدّد بر دوش راوی سنت. ولی کار نگارش ناصرالدین شاه بیشتر به صحفه نمایش مانند است تا خلوت یک راوی. سبکی به نسبت نو و فردگرایانه را به شیوه‌ای سخت سنتی و جمعی شکل می‌بخشد و کار نگارشش مناسکی مفصل دارد.

البته ناصرالدین شاه سخت پابند این نوع مناسک بود. سفرهای او به فرنگ، مانند مسافرت‌های دیگر پادشاهان مشرق زمین به اروپا در آن زمان برای فرنگی‌ها نوعی نمایش خارق عادت بود و ماجرای غریب می‌نموده.^{۱۶} ظاهراً با ترکیبی از کنجکاوی آغشته به تحقیر به دیدن این مسافران می‌رفتند. آنچه به‌ویژه در مورد این مسافران سلطنتی جلب توجه می‌کرد کبکبه و دبدبه کاروانهای سلطنتی بود. این کبکبه نه تنها در نحوه نگارش که در سبک متن سفرنامه‌ها هم بازتاب پیدا می‌کند. ثر منشیانه اعتماد السلطنه در مقدمه یکی از سفرنامه‌ها در واقع تجسم سبکی آن طمطراق کاروان ناصری بود. می‌نویسد:

بسم الله رحمان الرحیم. در سال خجسته فال اودئیل یک هزار و سیصد و شش هجری که بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاه جمجاه خسرو کارگاه السلطان بن السلطان ناصرالدین شاه

بنجم
۱۳
میل
آن
رد و
۱۴
عین
ره در
تسلیه
شغول
رستم
یل به
که را
سرافت
نشود.
رها را
انجام،
عرضی
برتاب
یکی
برند به
لحاح
در سایه
نگارش

صاحبقران شیدالله تعالی دعائم دولته عزم مسافرت اقلیم اروپا و ملاقات دوستانه با امپراطوران و پادشاهان عظیم‌الشان و رؤسا معظم ملل فرنگ را تصمیم و با میامین اقبال روزافزون روز دوازدهم ماه شعبان المعظم از جایگاه سلطنت عظمی اتهاض خسروانه فرموده و روز بیست و چهارم شهر صفرالمظفر به تختگاه خلافت تشریف قدم ارزانی داشتند. روزنامه وقایع حالات و بدایع مشاهدات این سفر فرخنده اثر را به عادت سایر اسفار ملوکانه یوماً فیوماً به قلم معجز رقم مبارک عز ترقیم داده و در این اوان میمنت اقتران برحسب امر قدر قدر جهان مطاع همایون صاحبقرانی این خانه زاد دولت جاوید آیت محمد حسن ملقب به اعتمادالسلطنه سفرنامه مبارک را در دارالطبع خاصه دولتی به زیور طبع متحلی داشت.^{۲۱}

به علاوه، مستر در هر روایت، نوعی قرارداد ضمنی میان خواننده و نویسنده است که منطبق روایت و مرزهای میان خیال و واقعیت را تعیین می‌کند. ناصرالدین شاه در لحظه گویایی از سفرنامه خود که بیشتر به تحلیلهای ساخت‌زدایی (Deconstruction) مانند است، پرده از بخشی از این منطق بر می‌دارد. می‌گوید:

نمازی خواننده در گرمین، بعد عکس انداخته، از آن جا رفتم به موزه گردش گردیم. اما حالا که این روزنامه را ابوالحسن خان می‌نویسد، هنوز نه عکس انداخته‌ایم نه موزه رفته‌ایم... شاید هیچ عکس هم نیندازیم یا موزه را هم نینیم.^{۲۲}

پس آنچه در طول متن سفرنامه‌ها، با لحنی متقن و به عنوان مشهودات و رخداد‌های سفر، «عز ترقیم» یافته چندان هم قطعی نیست. شاه آنچه را که خواسته نوشته، نه آنچه را دیده و کرده.

نکته مهم دیگری که درباره سه سفرنامه به چشم می‌خورد زبان آنهاست. هر چه در متن به پایان سفرها نزدیکتر می‌شویم، شمار کلمات خارجی مستعمل در متن هم به تدریج فزونی می‌گیرد. بخشهایی از خاطرات سفر دوم و سوم شاه یادآور زبان جعفر خان بازگشته از فرنگ است. کاربرد واژه‌های فرنگی در این بخشها به هیچ رو محدود به واژه‌هایی چون «باله» نیست که برابری در فارسی نداشتند. مثلاً در یک مورد، در فاصله دو صفحه اصطلاحات «انظرسان»، «کاسل»، «اکسپوزسیون» و «سویه» را به کار می‌بندد.^{۲۳} البته ناصرالدین شاه به زبانهای خارجی، به خصوص فرانسه، دلبستگی فراوان داشت. در زمان او جلد اول فرهنگ فارسی - فرانسه تدوین شد و به روایت ایرج افشار،

شاه خود نقش مهمی در تدوین این فرهنگ به عهده گرفت.^{۲۴} ولی اگر بپذیریم که فارسی از ارکان استقلال فرهنگی ایران است، و اگر قبول کنیم که تفکر سالم و خودبنیاد ملازم زبانی به همان اندازه سالم و خود بنیاد است،^{۲۵} آن گاه تحول زبانی سفرنامه‌ها نشان بارز روال سقوط فرهنگی ایران در آن زمان است. وقتی شاه مملکتی کاربرد واژه‌های فرنگی را وسیله‌ای برای تظاهر به فضل می‌داند، آن گاه سلطه فرهنگی فرنگ کاری‌ست تحقق یافته. زبان پریشی از عوارض پریشندگی سیاسی - روانی‌ست و پریشندگی سیاسی - روانی از ملازمات استعمارزدگی.^{۲۶}

در همین زمینه نکته‌حتمی مهمتری در متن سه سفرنامه به چشم می‌خورد. از سفر دوم به بعد واژه «فرنگی» برای ناصرالدین شاه، انگار، دیگر مترادف صفت «بہتر» و «برتر» شده. پیش از آغاز سفر دومش شاه، می‌گوید:

خلاصه با تمام حرم رفتیم بالا خانه. این میدان طوری چراغان بود و با شکوه که هیچ به تهران شبیه نبود. مثل شهرهای فرنگستان و چراغانهای آن جا بود. خیلی جلوه داشت.^{۲۷}

در بخش دیگری، در سفر سوم، در توصیف نخجوان می‌گوید:

دو بنای کهنه خراب از آثار قدیمه متصل به شهر دیدم. گفتند مسجد بوده است. گویا در استیلای اسلام اعراب بنا کرده باشند... اما عمارت حالیه حاکم که در آخر شهر و منزل ما بود غیر از اینها و بسیار جای خوبی‌ست به طرز فرنگستان بنا کرده‌اند... منزل ما بسیار خانه خوب و به طرز عمارات فرنگستان است.^{۲۸}

در طول سفرنامه‌ها شاه بارها هنگام توصیف طبیعت اروپا آن جا را به «بہشت» تشبیه می‌کند. حتی گدایان اروپا هم از گداهای وطنی بہتراند. «گداهای فرنگستان عوض گدایی ساز می‌زنند. کمانچه می‌کشند. هیچ سوال نمی‌کنند.»^{۲۹} مردم اروپا هم برای شاه جذائیتی خاص دارند. درباره انگلیسی‌ها، می‌گوید «زنهای بسیار خوشگل دارد. نجابت و بزرگی و وقار و تمکین از روی زن و مرد می‌ریزد. معلوم است که ملت بزرگی‌ست و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و عقل و هوش و تربیت به آنها داده است.»^{۳۰} طبیعی‌ست اندکی آشنایی با تاریخ اجتماعی اروپا در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم نشان می‌دهد که هم فلاکت در آن زمان فراوان بود و هم سائل سمج.

ارعاب تدریجی شاه در برابر فرنگی‌ها بیش از هر جا در وصف سفارش به لندن به چشم می‌خورد. ملکه ویکتوریا، برخلاف رسوم رایج دیپلماتیک به استقبال شاه نرفت.

شاه و اطرافیان‌ش می‌دانستند که حرکت ملکه را قاعده باید نوعی بی‌احترامی سیاسی تلقی کنند.^{۳۱} ولی شاه در متن سفرنامه ادعایی درست مخالف این واقعیت می‌کند و می‌گوید: «الحق کمال مهربانی و دوستی را پادشاه از اول ورود به خاک انگلیس الی امروز نسبت به ما به عمل آورده‌اند.»^{۳۲} در عین حال باید توجه کرد که در تمام طول این بخش، به جز یک مورد، شاه ذکری از این واقعیت نمی‌کند که حاکم انگلستان در آن زمان یک زن بود. برعکس در بیش و کم همه موارد شاه برای اشاره به ملکه ویکتوریا واژه «پادشاه» را به کار می‌گیرد.

نکته جالب دیگر در باب بخش لندن سفر، ساخت عبارات آغازین این بخش است. معمولاً شرح روزهای سفر شاه با عبارت واحدی به این مضمون می‌آغازد که «از خواب برخاستیم و نهار [= ناهار] خوردیم و ...» اما شرح روزی که قرار است به دیدن ملکه ویکتوریا برود چنین آغاز می‌شود: «باید برویم به قصر ویندزور که مقر اعلیحضرت ویکتوریا پادشاه انگلیس است...»^{۳۳} به گمانم لحن این عبارت، و سایه بلند «باید» بر آن، بازتاب تحولی بود که در ذهن شاه ایران نسبت به انگلیس پدیدار شده بود. بی‌جهت نبود که بعد از ملاقات ملکه، شاه را به دیدن مانور نیروی دریایی انگلیس بردند و زهرچشمی از او گرفتند.

هرچه شاه بیشتر مرعوب فرنگ می‌شد، طبیعت و مردم ایران را بیشتر به دیده تحقیر می‌نگریست. در سفر سوم، یکی از روستاهای آذربایجان را چنین توصیف می‌کند:

این ده مثل این است که زیر قتل و غارت چنگیز خان درآمده... دو سه دکان بسیار کثیف... دکاندارهای ریش سفید کثیف، تو دکانش قدری کره و روغن داشتند. یعنی بازار بود. خیلی کثیف بود... طرف دست چپ کوههای کوچک کوچک خاکی بی‌بوته بدترکیب مه‌ومسی دارد. آدم نگاه به این کوهها می‌کند، کم مانده دل آدم بترکد... به قدری صاحب منصب و جمعیت بود که آدم قی‌اش می‌آمد.^{۳۴}

از سویی می‌توان شاه را به خاطر واقع بینی‌اش ستود. این واقع بینی را در بخشهای دیگر سفرنامه هم می‌توان مشاهده کرد.^{۳۵} اما از سویی دیگر، گرتة عقده حقارت استعمار زدگی را هم در لحن این توصیفات می‌توان سراغ گرفت. در عین حال باید به نوع جهان بینی سیاسی مستتر در این عبارات توجه کرد. انگار نه انگار که راقم آن سطور و تبارش برای بیش از صد سال حاکم همان سرزمینی بوده‌اند که آن روز به گفته خود او گویی

لگد مال سم ستوران چنگیزی شده بود. گویی شاه هیچ مسوولیتی در قبال این فلاکتها نداشت.

البته یکی از مهمترین مشخصات این سفرنامهها بر خورد اساسی آن با مسائل سیاسیست. یکی از دستاوردهای تجدد، عمومی شدن سیاست است. به عبارت دیگر، در قرون وسطی (و جوامع سنتی)، سیاست عرصه خصوصی نجاست و زندگی خصوصی عوام، عرصه مداخله دولت است. تجدد، سیاست را به عرصه عمومی می کشاند و مردم را دست کم در سطح نظری، اختیاردار امور سیاسی می کند. در عوض زندگی خصوصی مردم را خلوتی مقدس و خدشه ناپذیر می داند و دولت را از مداخله در آن باز می دارد.^{۲۶} می توان گفت یکی از مهمترین شاخصهای تجدد و دموکراسی در هر جامعه میزان «عمومی شدن» سیاست و «خصوصی شدن» خلوت ذهن و زبان و خانه مردم است. ناصرالدین شاه که در وصف باغ وحشها، «بالطها»، اغذیه، زنان و شکار یدی طولاً داشت، به قدرت از بده بستانهای سیاسی این سه سفر یاد می کند و تنها اشاره اش به مذاکرات سیاسی معمولاً ذکر این عبارت است که «صحبتهای خوب شد».^{۲۷} به عبارت دیگر، فضولی در کار سیاست موقوف! اشاراتش به ساخت سیاسی اروپا و پیشرفتهای صنعتی آن دیار گذرا و کوتاه است. انگار حرف آخرش را در همان سفر اول هنگام اشاره به ساخت دولت در سوئیس زده است. آنجا بعد از عبارتی کوتاه در وصف دموکراسی سوئیس، می گوید: «این روزنامه گنجایش شرح قانونی حکمرانی و جزئیات دولت سوئیس را ندارد و بیش از این هم لازم نیست» (تأکید از من است).

انگار نه دموکراسی پارلمانی که استبداد پروری بیشتر به مذاق شاه سازگار بود. در این باره می گوید:

در برلن و سایر شهرها اطفال کوچک کوله بار سربازی به دوش بسته توی کوچه ها می دونند و شیپور می زنند. چقدر خوب است که از طفولیت آنها را عادت به لشکری می دهند.

البته حتی در پروس هم باد آزادی وزیدن گرفته بود. توصیف ناصرالدین شاه از این آزادی چنین است:

آمدیم پایین توی اطاق نشستیم. امپراطور هم بعد آمد پایین می نشستیم، بر می خاستیم، حرف می زدیم. صاحب منصبها همه راه می رفتند، می نشستند، آزادی بود، یکی ایستاده بود کونش را به امپراطور کرده سیگار می کشید، یکی نشسته بود و کونش به امپراطور سیگار می کشید. یکی کونش را به ما

ل پنجم
سیاسی
کند و
س الی
یل این
در آن
کتوریا
بخش
که «از
دیدن
حضرت
ید» بر
بود. بی
بردند و
به دیده
توصیف
دو سه
ری کره
ست چپ
ارد. آدم
صاحب
بخشهای
استعمار
وع جهان
و تبارش
او گویی

کرده بود. هر کدام یک حالت آزادی داشتند.^{۴۰}

بی شک همه جنبه‌های تجدّد برای شاه چنین نادلپسند نمی نمود. مغازه‌های اروپا او و همراهانش را خیره می کرد. در بسیاری از شهرها «خرید زیادی»^{۴۱} شد. سیاهه‌ای از اجناسی که شاه و اطرافیانش در سفر سوّم خریدند ضمیمه اسناد آن سفر است^{۴۲} و همان سیاهه شرحی ست مستوفی از بنجل پرستی‌ای که معمولاً در کاروان‌های سفر سلاطین شرق به اروپای آن زمان به چشم می خورد.

فقط کالاهای بنجل اروپا نبود که توجه شاه را به خود جلب کرد. ثروت اروپا و امریکا او را به وسوسه کشف طلا و الماس در ایران انداخت. معلمهایی هم برای تربیت ارتش استخدام کرد.^{۴۳} نظام مالیاتی اروپا را هم سخت می پسندید. از جمله مواردی که شاه ذکر موضوع مذاکرات خود با سیاستمداران اروپا را لازم دید در همین زمینه است. می گوید: «وزیر مالیه حاليه فرانسه روزی به حضور آمد. آدم قابلی ست. از وضع اخذ مالیات و غیره صحبت زیاد شد. مثلاً هر کسی خانه در شهر دارد، به تفاوت از روی میزان و قاعده و مقرر مالیات می دهد و هکذا! از حیوانات هم علیحده مالیات می گیرند.»^{۴۴}

نظام کنترل اجتماعی فرنگ هم به گمان شاه سخت مطلوب می آمد. تجدّد با شهر نشینی بلازم است و شهرنشینی شمار بی سابقه‌ای از مردم را در فضایی محدود گرد هم می آورد و لاجرم بر خطر و امکان آشوب اجتماعی می افزاید. تجدّد منادی نظام کنترل اجتماعی پیچیده‌ای ست که با صرف حد اقل نیرو، حداکثر نظارت و انتظام را تأمین می کند. شاه پس از سفر دومش به اروپا مستشاری برای تنظیم امنیت داخلی شهر استخدام کرد. همین کنت اتریشی «قانون کنت» را تنظیم و به تصویب شاه رساند. در واقع کنت نخستین دستگاه پلیس مدرن را در تهران بنا گذارد.^{۴۵}

کنت می خواست شبکه‌ای بدیع برای نظارت توده شهری پدید آورد که انگار بر الگوی «دیده بانی جامع» (Panoptic) مورد نظر میشل فوکو استوار بود.^{۴۶} به توصیه کنت می بایست در هر محله قهوه‌خانه‌ای بنا کنند «مشمول به قهوه خانه و مهمانخانه و کتابخانه و قراولخانه کوچکی که یک چاتمه سرباز مواظب و کشیک داشته باشد. به علاوه از اداره نظمی به هر یک از این ابنیه تلفن کشیده شود که در واقع ضروری اداره جلیله، اطلاعات لازمه را کسب نماید.»^{۴۷} ناصرالدین شاه که از طوفانهای سیاسی خیردار بود (و در سفرنامه هایش درباره آنها سکوت اختیار می کند) می دانست خطراتی مشابه، حکومت او را نیز تهدید می کند^{۴۸} و بلافاصله «قانون کنت» را تصویب کرده و به اجرائش دستور داد.

سکوت شاه در بارهٔ این طوفانها البته سببی سوای ملاحظات سیاسی هم داشت. ناصرالدین شاه در اکل و مجامعت اشتباهی تام داشت و فکر و ذکرش در سفرنامه‌ها بیشتر معطوف این نوع مسائل بود. صفحات سفرنامه‌هایش پر از اشارات مفصل به «زنهای بسیار خوشگل» است. سودایش اغلب ایجاد نوعی رابطه با آنها بود. دربارهٔ سفرش به مسکومی گوید:

یکی از دخترهای والی متنگرو هم مقابل ما پهلوی ولیعهد روس نشسته بود. این دو تا خیلی خوشگل بودند... من خیلی دلم می‌خواست که تمام را با دختر والی حرف بزنم، اما امپراطریس پهلویم بود. باید با او حرف می‌زدم. دو کلمه با او حرف می‌زدم هشت کلمه با دختر والی. دختر خوش راه خوبی بود. اما سر میز که نمی‌شد به او انگلک کرد... با او خیلی صحبت‌های نازک و نزدیک به کار کردیم.^{۴۹}

در جایی دیگر می‌گوید:

یک زن فرنگی در آن جا دیدم که کلاه سببی در سر داشت. به قدری خوشگل بود که حساب ندارد. اگر هزار امپریال می‌فروختند می‌خریدم.^{۵۰} کاربرد واژه «خرید» در این جا تصادفی نیست. ماجرای حیرت‌آور «دختر چرکس» مؤید آن است که شاه در آن روزها هیچ ابائی از خرید زن نداشت.^{۵۱} چون صلاح کاروان سلطنتی در آن دیده شد که هیچ یک از زنان حرمسرا به همراه نباشند، و چون برآزندهٔ سلطان مسلمانان نبود که زنی بی‌حجاب در کاروانش سفر کند، و چون طبعاً مزاج ملوکانه تاب بی‌زنی هم نداشت، به سفیر ایران در اسلامبول امر فرمودند که دختری برای شاه بخرد و بفرستد. شاه می‌گوید:

دختر چرکس که از اسلامبول خواسته بودیم معین الملک فرستاده... دختر جوان سیزده چهارده ساله است. نه خوشگل است نه بدگل... چون می‌بایست به گار برود این طور نمی‌شد. گفتیم حاج حیدر زلفهای او را کوتاه کند شکل مردانه باشد... لباس مردانه هم برای او حاضر کردند که بپوشد. اول قبول نمی‌کرد. آخر پوشید.^{۵۲}

در شرح برخورد شاه با این دختر نکتهٔ مهم دیگری نیز نهفته است. گرچه سفرنامه‌ها بی اغراق پر است از اشارات متعدد به «استقبال کم نظیر» مردم از قدم ملوکانه و در آن بارها به درایت و سیاست شاه، در قیاس با سلاطین و سیاست‌بازان فرنگ اشاره شده، اما انگار در پس این هورت از خود مطمئن، شخصیت و منیتی سخت

فروریخته پنهان بود. شاه در وصف نخستین دیدارش از دختر چرکس می‌گوید:

این دختر چرکس را که امروز دیدم مرا که دید تبسمی کرد و از هم شکفت. از این تبسم او من این‌طور استنباط کردم که وقتی به این دختر گفته‌اند تو را برای پادشاه ایران می‌برند تصورات عجیب و غریب پیش خود کرده، گفته است پادشاه ایران چه جور آدمی ست شاخ دارد و هیأتی در تصور خودش ساخته است، آدمی با ریش بسیار پهن دراز که شاخ شاخ، هر یک از هفت شاخه به زمین می‌کشد، سیل کلفت بلند که از پشت سر گره زده است، با این همه بسیار لاغر، زردرنگ، چشمهای وریلقیده و زردرنگ، برق دار، دهن گشاده، دندانهای ریخته، دو دندان از جلو مثل دندان گراز بیرون آمده و عفونت زیاد از دهن او بیرون می‌آید. کلاه بلند دروغی در سر دارد و خیلی متغیر و کج خلق که هر کس را ببندد، اقل پنج سیلی به او بزند، اقل اثر سیلیها این است که ده قطره خون از دو لوله بینی بریزد.^{۵۳}

گذشته از این واقعیت جالب که این تصویر بی شباهت به تصاویر موجود از اجداد ناصرالدین شاه نیست، کم و کیف آن نشان ارزبایی‌ای است که شاه از تصویر دیگران از خود در ذهن داشت. تعارض این درون فروریخته با آن برون پر کبکبه به راستی حیرت آور است.

چون به اعتبار متن سفرنامه‌ها فکر و ذکر شاه در این سفرها بیشتر عشرت طلبی بود، و چون خزانه مملکت را به این بهانه خالی می‌کردند که سفرها برای شناخت «شاهراه ترقی» ضروری است، شاه سرانجام ادعا می‌کند که انگار راز موفقیت فرنگی‌ها را کشف کرده و بر سیل کافری که همه را به کیش خود می‌پندارد، می‌گوید: «با وزیر خارجه [هلند] آشنا شدم. تمام این فرنگی‌ها معلوم شد لوطی و جنده باز هستند. متصل وزیر خارجه به این زنها نگاه می‌کرد. این بنیه که این فرنگی‌ها دارند به همین واسطه است که متصل در عیش هستند»^{۵۴}. ناگفته پيدا است تجدیدی که زیر نگین این گونه سلاطین به ایران آمد نه گامی در «شاهراه بزرگ ترقی» که روایت و تجربه‌ای مسخ و مثله شده بود. اما از سویی دیگر، اگر عیش و عشرت را به راستی راز موفقیت بدانیم، سفرهای شاه به فرنگ بی‌شک پر از موفقیت بود، چون در سفرنامه‌ها، سلطان صاحبقران بارها به لفظ مبارک می‌فرماید: «الحمد لله تعالی بسیار خوش گذشت»^{۵۵}.

اوت ۱۹۹۳
کالج تردام. گروه علوم سیاسی و تاریخ

یادداشتها:

- ۱ - روایت انگلیسی و مختصرتری از این مقاله در ماه مارس ۱۹۹۳ در کنفرانس جهانی انجمن مطالعات بین المللی در شهر آکاپولکوی مکزیک قرائت شد.
- ۲ - ناصرالدین شاه، سفرنامه در فرنگ، تهران، ۱۹۰۴، ص ۲.
- ۳ - روایات موجود از دو سفر اول چاپ تصحیح نشده نسخه های خطی است. از قسمت اول سفرنامه سوم نسخه منقحی، به اهتمام دکتر محمد اسماعیل رضوانی و خانم فاطمه قاضیها به چاپ رسیده. ر. ک. به: ناصرالدین شاه، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگ، تهران، ۱۳۶۹.
- برای شرح سفرهای دیگر و باقی سفر سوم ر. ک. به:
- ناصرالدین شاه، سفرنامه ناصرالدین شاه، تهران، ۱۹۶۴ (سفر اول).
- ناصرالدین شاه، سفرنامه فرنگستان، تهران، ۱۳۶۳ (سفر دوم).
- ناصرالدین شاه، سفرنامه در فرنگ، تهران، ؟ (نسخه خطی سفر سوم)
- ۴ - برای بحثی کلی درباره ریشه های اجتماعی تجدد، ر. ک. به:

Toulmin, Stephan. *Cosmopolis: The Hidden Agenda of Modernity*. N.Y. 1990.

Koselleck, Reinhart. *Critique and Crisis: the patho-Genesis of Modern Society*. Cambridge. 1988. و نیز

۵ - فاطمه مرینی و دیگر محققان عرب درباره شباهت این تجربه در آن کشورها سخن گفته. مرینی تجربه خاورمیانه مسلمان با تجدد را «تجدد مثله شده» (Mutilated Modernity) می خواند. ر. ک. به:

Mernissi, Fatima. *Islam and Democracy: Fear of the Modern World*. Tr. by Mary Jo Lakeland. N.Y. 1992.

۶ - برای بحث جالبی پیرامون تحول مفهوم «خیابان» در فارسی، ر. ک. به: منینی، جلال، «خیابان»: ایران ناه . سال اول، شماره اول، پائیز ۱۳۶۱، ص ۷۴-۸۸. دستیابی به این مقاله را مدیون لطف و ارشاد آقای دکتر منینی هستیم.

۷ - برای بحث پیرامون این مرزبندیها و ضرورت بازنگرش در آنها ر. ک. به:

Greenblatt, Stephen. *Learning To Course*. London, 1992.

White, Hayden. *The Content of the Form: Narrative Discourse And Historical Representation*. Baltimore. 1987. و نیز

۸ - برای بحث مفصل «ادبی بودن» متون تاریخی و «تاریخی بودن» متون ادبی ر. ک. به

Montrose, Louis A, "Professing The Renaissance: The Poetics And Politics of Culture," in *The New Historicism*, Ed. by H. Aram Veaser, London, 1989.

۹ - برای بحث تار و پود ایدئولوژیک همه روایات تاریخی، ر. ک. به White، همان جا و نیز

De Certeau, Michel. *The Writing of History*. Tr. by Tom Conley, N.Y. 1988.

۱۰ - برای بحث ساخت سیاسی زبان، ر. ک. به

Jameson, Fredric. *The Political Unconscious: Narrative As a Socially Symbolic Act*. ITHACA. 1981.

و نیز

Shapiro, Michael. *Language And Politics*. N.Y. 1984. pp. 1-13 and 139-168 and 215-255.

- ۱۱ - De Certeau, همان‌جا، ص ۱۲ - ۲۱۰.
- ۱۲ - برای بحث مفصل و دقیقی از نقش سبیلار در این زمینه و متن نامه، ر.ک. به: آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون: عهد سبیلار، تهران، ۱۳۵۱، ص ۲۶۰.
- ۱۳ - ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، ۱۳۵۹.
- ۱۴ - دیلماتی آلمانی در گزارشی از ایران به نگرانی شاه از وضع سیاسی مملکت در آستانه سفرش به اروپا اشاره می‌کند. ر.ک. به: تجلی بخش، سروش، «وضع ایران در عصر ناصرالدین‌شاه از چشم یک دیلمات آلمانی»، آینده، سال نهم، شماره ۹۸، ص ۶۲۵-۶۳۲.
- ۱۵ - آدمیت، همان‌جا، ص ۲۶۲.
- ۱۶ - هدایت، مهدی‌قلی، خاطرات و خطرات، تهران، ۱۹۶۵، ص ۹۴. مخبرالسلطنه عین این وقایع را شرح کرده اما زمان آن را پیش از سفر دوم دانسته. ر.ک. به: هدایت، مخبرالسلطنه. گزارش ایران: قاجاریه و مشروطیت، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۰۲.
- ۱۷ - روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم، ص ۱۷.
- ۱۸ - برای بحث اهمیت روایت مکتوب، ر.ک. به De Certeau، همان‌جا، ص ۲۱۰.
- برای بحث رابطه رمان با پیدایش تجدد، ر.ک. به: Kundera, Milan. *Theory of the Novel*. N.Y. 1988.
- و نیز Lukacs, G., *Theory of The Novel*. N.Y. 1975.
- ۱۹ - برای بحث تفاوت میان روایت سنتی و قصه از یک‌سو و روایت «عصر تجدد و رمان از سوی دیگر»، ر.ک. به Benjamin, Walter. *Illuminations*. Ed. by Hanah Arendt. N.Y. 1983.
- ۲۰ - برای بحث جالبی پیرامون این سفرها و نیز رابطه آنها با غرفه‌های ملل اسلامی در نمایشگاه‌های بین‌المللی از یک‌سو و مسأله استعمار از سوی دیگر، ر.ک. به:
- Celik, Zeyneh. *Displaying The Orient: Architecture of Islam at Nineteenth Century Worlds's Fairs*. Berkeley, 1992.
- ۲۱ - سفرنامه در فرنگ (سفر سوم)، ص ۱.
- ۲۲ - روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگ ص ۱۳۸.
- ۲۳ - همان‌جا، ص ۲۴۱-۲۴۲.
- ۲۴ - آقای ایرج افشار در مقاله‌ای به علاقه شاه به زبانهای خارجی، دلچسپی‌اش به خواندن ترجمه سفرنامه‌های فرنگی و نیز سهمش در تدوین فرهنگ فارسی فرانسه اشاره می‌کند. ر.ک. به: افشار، ایرج، «نگاهی به سفرنامه‌نویسی ناصرالدین‌شاه»، آینده، سال نهم، شماره ۱۰، دی و بهمن ۱۳۶۰، ص ۷۵۷-۷۶۹.
- ۲۵ - برای بحث رابطه زبان و تفکر، ر.ک. به
- Rorty, Richard. *Contingency, Irony And Solidarity*. N.Y. 1989.
- برای بحث رابطه زبان و مسأله استعمار، ر.ک. به:
- Bhabha, Honi. *Nation And Narration*. London, 1990. pp.291-323.
- ۲۶ - فراتس قانون و امه‌س‌زار در کتب متعددی که اغلب هم به فارسی برگردانده شده، در این باب مطالب جالبی نوشته‌اند.
- ۲۷ - روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگ، ص ۱۸.
- ۲۸ - سفرنامه فرنگستان (سفر دوم)، ص ۴۵ - ۴۸.

- ۲۹ - سفرنامه ناصرالدین شاه (سفر اول)، ص ۱۱۶.
- ۳۰ - سفرنامه ناصرالدین شاه (سفر اول)، ص ۸۶.
- ۳۱ - ملکه ویکتوریا مرگ شوهرش را بهانه نرفتن به استقبال کرد. اما مخیرالسلطنه در این باره می‌نویسد: «در لندن ولیمهد انگلیس مستقبل بود. ملکه در قصر ویندزور... بود. در سایر بلاد امپراطور یا پادشاه به گار می‌آمدند. ملکه مستثنی بود.»، هدایت، همان‌جا، ص ۹۹.
- ۳۲ - سفرنامه ناصرالدین شاه، ص ۱۲۱. برای آن که در باب احترام به شاه در لندن شکی نکنیم، شاه می‌افزاید: «جمیت زیادی با کمال تأسف [در ایستگاه قطار] حاضر بودند. معلوم بود که اهالی انگلیس همه از رفتن ما قلباً ملول و متأسف بودند»، همان‌جا، ص ۲۸.
- ۳۳ - همان‌جا، ص ۱۹۰.
- ۳۴ - روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگ، ص ۷۰.
- ۳۵ - برای نمونه، توصیف شاه از باله چنین است: «برده بالا رفت. عالم غریبی پیدا شد. زنهای رقص زیاد به رقص افتادند. این رقص و بازی را باله می‌گویند، یعنی بازی و رقص بی‌تکلم. در این بین هم می‌رقصند و هم بازی درمی‌آورند به انواع اقسام که نمی‌توان شرح داد.» سفرنامه ناصرالدین شاه، (سفر اول)، ص ۲۴.
- ۳۶ - برای بحث درباره رابطه عرصه خصوصی و عمومی، رک. به:
- Arendt, Hanna. *Human Condition*. Chicago, 1955, pp. 33-35.
- و نیز، Rorty، همان‌جا، ص ۳-۷۲.
- ۳۷ - سفرنامه ناصرالدین شاه، (سفر اول)، ص ۲۷.
- ۳۸ - همان‌جا، ص ۱۷۲.
- ۳۹ - همان‌جا، ص ۷۵.
- ۴۰ - روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگ، ص ۲۲۰.
- ۴۱ - همان‌جا، ص ۱۲۸.
- ۴۲ - همان‌جا، ص ۲۹۳ - ۳۴۰.
- ۴۳ - هدایت، مهدی قلی، همان‌جا، ص ۵۱.
- ۴۴ - سفرنامه فرنگستان، (سفر دوم)، ص ۱۹۰ - ۱۱۱.
- ۴۵ - برای بحث فعالیت‌های کنت، رک. به: سیفی قلی تفرشی، مرتضی. نظم و نظیمه در دوره قاجاریه، تهران، ۱۳۶۲.
- ۴۶ - برای بحث الگوی «دیده‌بانی جامع» که نظارتی همیشگی و جامع را میسر می‌کند، رک. به:

Foucault, Michel. *Discipline and Punish: The Birth of The Prison*. Tr. by Alan Sheridan. N.Y. 1977. pp. 190-202.

- ۴۷ - تفرشی، همان‌جا، ص ۹۰.
- ۴۸ - گاه دست طبیعت بهتر از هر شاعر و نویسنده‌ای از رخدادهای طبیعی نمادهایی گویا و زیبا می‌آفریند. در سفر اول شاه به فرنگ با طوفانی اضطراب‌آمیز پایان می‌گیرد. انگار طوفانهای طبیعی منادی و بازتاب نمادین طوفانهای سیاسی بود. به قول شاه در پایان سفر دوم هم «از اول شب دور افق برهم خوردگی پیدا کرد. باد می‌آمد و ابرهای سیاه پیدا شده بود که بیم طوفان و برهم خوردگی هوا می‌بود. هر قدر غلطیدم خوابم نبرد...» سفرنامه

فرنگستان، (سفر دوم)، ص ۲۵۷.

۴۹ - روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگ ص ۱۴۳.

۵۰ - همان جا، ص ۱۳۰.

۵۱ - شاه در سفرنامه از یک «دختر چرکس» سخن می‌گوید. آقای بارشاطر در مقاله‌ای درباره ناصرالدین شاه از

دو دختر می‌نویسد. رک. به:

Yarshater, E. "Observations on Nasir-al-Din Shah," in *Qajar Iran: Political, Social And Cultural Change*. Ed. by E. Bosworth. Edinburg, 1983. p.8

۵۲ - روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگ ص ۲۰۵.

۵۳ - همان جا، ص ۲۰۶.

۵۴ - همان جا، ص ۲۸۶.

۵۵ - سفرنامه ناصرالدین شاه، (سفر اول)، ص ۱۹۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی